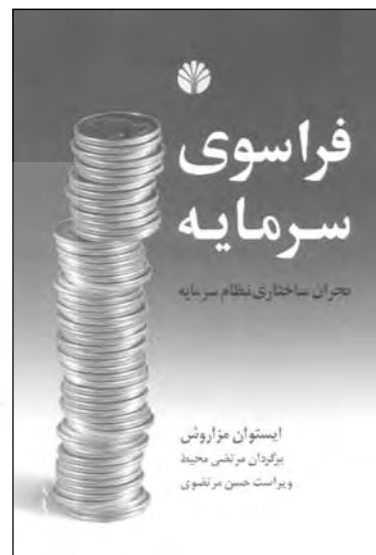


بحران نظام سرمایه

فرشید یزدانی



- فراسوی سرمایه: بحران ساختاری نظام سرمایه
- ایستوان مزاروش
- مرتضی محیط
- نشر اختران
- ۱۳۸۲، ۳۰۰۰ نسخه، ۵۲۰ صفحه، ۴۲۰۰ تومان

تمامی انسانها را نیز دربرمی گیرد، مستلزم تغییراتی کاملاً ریشه‌ای در شیوه کنترل متابولیسم اجتماعی است، تغییراتی که به لحاظ نظری عمق به شدت بیشتری از تجارب گذشته - مانند سوسیالیسم «واقعاً موجود» و سوسیالیسم بازار - را دربرمی گیرد. در حالی که «هدف از تولید» دیگر مبتنی بر نیاز انسانها نیست، بلکه تولید ثروت خود هدف قرار می‌گیرد، و در نتیجه کالایی شدن همه چیز - از جمله انسان - از پیامدهای آن است، توجه به متابولیسم اجتماعی سرمایه مهم‌ترین کانون توجه مخالفان نظام سرمایه برای انجام اصلاحات باید به شمار آید.

توجه به این متابولیسم از شناخت و نقد ابتدایی‌ترین سازوکارهای سرمایه آغاز و به پیچیده‌ترین این مباحث - در جایی که به نقد تجربه شوروی نه به عنوان یک نظام سوسیالیستی، که به عنوان نظامی پاسرمایه‌داری و با سازوکار سرمایه‌داری دولتی و تجربه سوسیالیست بازار می‌پردازد - می‌انجامد.

نظام سرمایه در نخستین گام خود «وحدت میان نیاز و تولید» را از هم می‌گسلد، این امر علاوه بر کالایی شدن انسان و مناسبات انسانی، به اتلاف شدید منابع در دراز مدت می‌انجامد. کاهش میزان بهره‌برداری از کالاها - مصرف کوتاه مدت از کالاها - در کنار ایجاد نیازهای جدید خلق شده به جای نیازهای طبیعی و کهنه سازی با برنامه کالاها جهت حذف و گسترش بازارهای مصرف به حذف بخش زیادی از مردم از دایره مصرف می‌انجامد.

مقدمه:

تحولات دهه هشتاد و بخصوص فروپاشی نظام شوروی دنیای چپ را با بحران تئوریک مواجه ساخت. یکی از اهداف این کتاب تشریح ریشه‌ای و ارزیابی رویدادهای مربوط به این بحران است. گرچه متن و محتوای کتاب چیزی فراتر از این مضمون را پی می‌گیرد و در پی تشریح مکانیزم عملکرد نظام سرمایه و ارائه نوعی راهکار - بیشتر از بُعد نظری - جهت مواجهه ریشه‌دارتر با این نظام است. از نظر نویسنده عنوان «فراسوی سرمایه» را به چند مفهوم باید درک کرد: ۱- به مفهوم اصلی اصطلاح «فراسوی سرمایه» چنان که مارکس هنگام اجرای وظیفه عظیم نوشتن کتاب سرمایه درک کرد.

۲- به مفهوم فرا رفتن به فراسوی نوشته‌های مارکس در خصوص سرمایه و در واقع گامی درجهت تکمیل آن تئوریهها
۳- رفتن به فراسوی خود پروژۀ مارکس، به واسطه تحولات قرن بیستم - پس از مارکس - و ضرورت تبیین نظری آنها.

لب لباب آرای نویسنده در کتاب

«در عصری زندگی می‌کنیم که با بحران تاریخی بی‌سابقه‌ای رو به رو است، مقابله با چنین بحرانی که برای نخستین بار در تاریخ روی می‌دهد و

سعی می‌شود جبران این حذف با گسترش مجتمعهای نظامی - صنعتی صورت گیرد. ایجاد اضافه تولید از طریق تولیدات نظامی و استراتژیهای مختلفی که جهت ایجاد نیازهای غیرواقعی و روزافزون در این زمینه صورت می‌گیرد به محو تمایز حیاتی میان مصرف و نابودی منجر می‌شود. مصرفی که در وهله نخست ناظر بر رفع نیازهای حیاتی بشری است و نابودی‌ای که به مسخ بشریت معطوف است. اینجاست که ویرانگری نهفته در مفهوم ارزش مبادله به ارزش مصرف سرایت می‌کند و تضاد حل ناشدنی میان این دو گونه ارزش را بارزتر می‌کند.

آنچه که نظام سرمایه را به تقابل با نیازهای انسانی بیشتر فرا می‌خواند، مسئله بازتولید سرمایه است، و تلاش سرمایه جهت جهان شمولی نیز که امروزه به عنوان عصبی سحرآمیز «جهانی شدن» به عنوان راه حلی خودکار برای حل مشکلات و تضادهای درونی سرمایه از آن نام برده می‌شود، معطوف به همین بازتولید است «نه تولیدی هدفمند و از نظر انسانی ثمربخش». «ادامه تصاحب کار پیش شرط تداوم بازتولید کل نظام است و انباشت اولیه از این جهت اهمیتی درجه دوم دارد». این تصاحب و تسلط نسبت به کار است که مسئله از خود بیگانگی نیروی کار را بیشتر دامن می‌زند و در واقع سوژه اصلی تولید را به تابعی از سرمایه تبدیل می‌کند. در این حالت سرمایه به عنوان سوژه غاصب نمود پیدا می‌کند. توجه داشته باشیم که سرمایه سوژه است نه سرمایه‌دار. و بدین گونه است که سرمایه به عنوان «کارآمدترین نیرو برای بسیج منابع تولید» مطرح شد.

گسترش این نوع تضاد بین سرمایه و کار - و یا به عبارت بهتر نیازهای واقعی انسانی - تهدیدی جدی برای تداوم نظام سرمایه بود. لذا این نظام یا باید تن به روشهای غیرعقلانی می‌داد و یا نوعی محدودیت عقلانی را می‌پذیرفت.

در قرن بیستم تلاشهایی برای چیرگی بر این تضاد و محدودیت ذاتی سرمایه روی داد که نظریه‌های دخالت دولت در اقتصاد به شیوه کینزی تا انقلاب شوروی در این دامنه قرار دارند. کارکردی که این هر دو داشتند به تأخیر انداختن بحران سرمایه بود، اما نباید فراموش کرد که «بحران ساختاری این نظام با

خطرات بزرگی که متوجه نفس ادامه بقای نوع بشر می‌کند» همچنان کنترل‌ناپذیر و مستمر ادامه دارد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان سه گسست در این نظام برشمرد که مبنایی برای تحلیل تحرکات آن به حساب می‌آیند. این سه گسست یا شکاف عبارت‌انداز: «۱- شکاف میان تولید و کنترل آن ۲- شکاف میان تولید و مصرف و ۳- شکاف میان تولید و گردش کالاها در سطح داخلی و بین‌المللی» (شکاف سوم درجهت تبیین مسئله جهانی شدن کارایی بیشتری دارد).

انقلاب شوروی گرچه حوزه

سیاسی نظام سرمایه را به چالش کشید اما کلیت ساختار سرمایه و مناسبات بین سرمایه و کار را دست نخورده باقی گذاشت، اقتصاد همچنان با فرمان‌دهی از بالا - دولت به جای صاحب سرمایه - امتداد یافت. گسست نیروی کار از تولید با شکل مستبدانه‌تری - اعزام نیروی کار به نقاط مختلف و تبعید آن به سیبری - ادامه یافت. لذا نظام شوروی را کمتر می‌توان به منزله نظامی سوسیالیستی - بخصوص در حیطه تولید و مناسبات آن - شناخت. فروپاشی آن نظام نیز نتیجه این گرایش بود.

در شرایط کنونی، نابرابری قدرت میان سرمایه و کار، در کنار استبداد بازار بنیادهای نهادهای کارگری را به چالشی جدی فراخوانده است. اما به نظر می‌رسد توجه‌گران نظام اقتصاد آزاد - استبداد بازار - نیز درحیطه نظر و عمل با بحرانی کم سابقه روبرو هستند. «ادعای برقراری یک «بازار سوسیالیستی» بهانه تضمین واقعی سوسیالیسم و دموکراسی در برابر «اقتصاد با فرمان‌دهی از بالا»، ادعایی که به سرعت رنگ باخت»، نیز از آن جمله است. واقعیت‌های بازار، برخلاف اسطوره‌های مربوط به آن - شفافیت و رقابت - نیز با گرایشهای بی‌وقفه به تحولات انحصاری و شبه انحصاری - که ادغامهای افقی و عمودی در دهه گذشته نمادی از آن به شمار می‌رود - در جهت تضعیف این تئوریها به شدت یاری رسان بوده است. ویرانگریهای سازوکار بازار هر روز آشکارتر می‌شود، از تشدید فقر غذایی گرفته تا فقر آموزشی و تخریب محیط زیست. کارل پولانی نیز به درستی بر این امر انگشت می‌گذارد که «هنگامی که سازوکار بازار اجازه می‌یابد تا تنها تعیین‌کننده سرنوشت انسان و محیط

انقلاب اکتبر شوروی گرچه حوزه سیاسی نظام سرمایه را به چالش کشید اما کلیت ساختار سرمایه و مناسبات بین سرمایه و کار را دست نخورده باقی گذاشت

نظام شوروی را کمتر می‌توان به منزله نظامی سوسیالیستی شناخت

ویرانگریهای سازوکار بازار هر روز آشکارتر می‌شود، از تشدید فقر غذایی گرفته تا فقر آموزشی و تخریب محیط زیست



زیست اطراف آن و در واقع حتی تعیین کننده مقدار و میزان استفاده از قدرت خرید انسانها باشد، جامعه دستخوش ویرانی می‌گردد.» جهت‌رهای از نظام سرمایه‌دستیابی به چهار اصل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است:

نخست حرکت به فراسوی سرمایه با ایجاد دگرگونی واقعی در نظام تولید در جهت برآوردن نیازهای انسانی و حفاظت از منابع در دراز مدت و توجه خاص به ویژگی انسانی بودن فعالیت‌های تولید و مناسبات مربوط به آن. برای خارج شدن از متابولیسم نظام سرمایه لازم است رسیدن به دو مسئله مورد توجه اساسی قرار گیرد، اولی برطرف کردن روابط خصمانه / آشتی‌ناپذیر بین سرمایه و کار که با حذف کار اضافی امکان‌پذیر است و دوم

گذار به فراسوی فیتیشیسم کالایی. دستیابی به آگاهی عمومی عنصر مهمی در این فرایند تغییر محسوب می‌شود.

دوم گذار به فراسوی اقتصاد با فرمان‌دهی از بالا است، که با نقد استبداد بازار این گذر ممکن می‌شود. توجه به تداوم حاکمیت سرمایه و شیوه تولید ثروت آن و تهدیدی که برای نابودی بشر دارد و عوامل قدرتمند سیاسی، همراه با تحمیل مستقیم اقدامات سرکوبگرانه سیاسی و نظامی در شرایط اضطراری، از نظر امنیت سرمایه، و سلطه ضروری سرمایه بر کار و استثمار از طریق کاربرد زور برای استخراج کار اضافی از جمله مسائلی است که در این فرآیند باید مورد مذاقه قرار گیرد. در نظر داشتن موضوعاتی از قبیل صرفه‌جویی واقعی، و کمیابی و سیستم حسابداری دوبر در نظام سرمایه‌داری و ضرورت باز تعریف غیرسرمایه‌دارانه از آنها از لوازم این گذار به شمار می‌آید.

سوم، گذار به فراسوی توهم باطل توسل به بازار. در این فرایند توجه به انگیزه نیروی کار در تولید و برنامه‌ریزی در مقابل حکم بازار و کارخانه در بازار کار اهمیت درخوری دارد. نگاه به بازار کار، فراتر از نگاه نظریه‌پردازان نظام سرمایه که آن را محدود به تحلیل و برازش عرضه و تقاضای نیروی کار می‌کنند، به عنوان بازار عجیبی که «رابطه قدرت سلسله مراتبی و ساختاری از پیش تعیین شده» در آن کار می‌کند، لازمه این گذار است. «دخاله دادن واقعی تولید کنندگان همبسته در کنترل بازتولید اجتماعی - و در واقع کنترل شرایط زندگی و سرنوشت خود -

می‌تواند تواناییهای سرکوفته و بالقوه آفریننده آنها را فعال ساخته و از این رهگذر منابع مادی عمده‌ای را برای جامعه به طور عام و برای فرد فرد انسانها به طور خاص به ارمغان آورد»، مسئله‌ای که در نظام بازار نادیده گرفته می‌شود.

چهارم، گذار به فراسوی بن بست ستیزه‌گرایانه. حرکت از «بی‌مسئولیتی نهادینه شده در نظام سرمایه به تصمیم‌گیری دموکراتیک از پایین، کلیت این گذر را دربرمی‌گیرد.» شیوه کنترل متابولیسم اجتماعی سرمایه به دلیل درونی‌ترین ویژگیهای ذاتی خود نمی‌تواند چیزی جز شیوه کنترل از خود بیگانه باشد، چه استخراج کار اضافی به روش اقتصادی تنظیم شده باشد و چه به طریق سیاسی.»

شکستن انضباط تحمیلی در بازار کار منتج از نظام سرمایه جزئی از این گذار است. در مقابل آن ایجاد انضباط بر وجه درونی انسانها به جای انضباط دستوری از بالا محمل اساسی این فرایند محسوب می‌شود. «بدیهی است که بدون برقراری یک فرایند تصمیم‌گیری در نهادی دموکراتیک، که به نوبه خود بدون یک فرایند برنامه‌ریزی اصیل تصورناپذیر است، نمی‌توان بر نظام ستیزه‌گر و نهادینه بی‌مسئولیت» نظام سرمایه فائق آمد. البته باید در اینجا بین برنامه‌ریزی متمرکز شناخته شده - و البته شکست خورده - و برنامه‌ریزی مذکور که در فرایندی دموکراتیک و در پروسه تولید اجتماعی شکل می‌گیرد تفاوت گذاشت.

ملاحظه پایانی

نویسنده کتاب پیش‌گفتاری - هشت صفحه‌ای - به چاپ فارسی آن نیز نگاشته است که در آن به تشریح عام نظام سرمایه و بحرانهای ساختاری آن پرداخته است و در پایان آن بر «برقراری نظام اجتماعی جدیدی زیر رهبری اردوی کار در برابر اردوی سرمایه» و لزوم مقابله با روند جهانی و مخرب سرمایه جهانی تأکید کرده است. این کتاب ترجمه هفت فصل از بیست فصل کتاب اصلی است، لذا مطالعه فصل نخست آن تاحدودی به واسطه وابستگی به مفاهیم فصول قبلی مشکل‌تر به نظر می‌رسد. مطالعه این کتاب برای علاقه‌مندان به مباحث اقتصاد سیاسی بسیار جذاب خواهد بود. اما نباید فراموش کرد این کتاب فقط ۳۲۵ صفحه از کتاب ۹۷۵ صفحه‌ای کتاب اصلی است.

کارل پولانی تأکید می‌کند که وقتی سازوکار بازار

اجازه می‌یابد تا تنها تعیین کننده سرنوشت

انسان و محیط زیست اطراف آن و در واقع حتی

تعیین کننده مقدار و میزان استفاده از قدرت خرید

انسانها باشد، جامعه دستخوش ویرانی می‌شود

نویسنده در پیشگفتاری که بر چاپ فارسی کتاب

نگاشته است بر برقراری نظام اجتماعی جدیدی

زیر رهبری اردوی کار در برابر اردوی سرمایه و

لزوم مقابله با روند جهانی و مخرب

سرمایه جهانی تأکید کرده است

